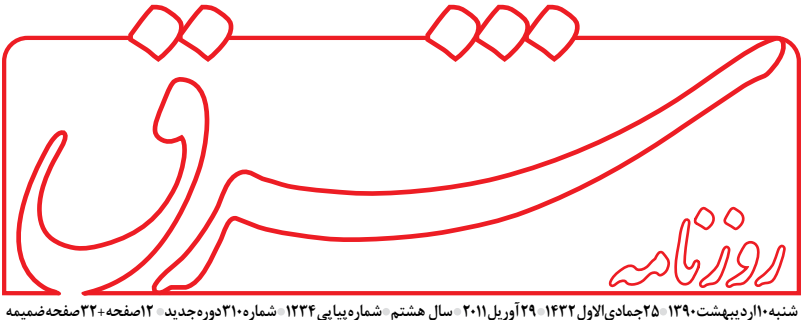




خبر آتلان: انتشارات «تئیکینگ دام هاوس» در چین قرار است برای اولین بار نسخه قانونی «صد سال تنهایی» نوشته گابریل گارسیا مارکز شاهرکار برنده نوبل ادبیات را به چاپ برساند. اما این ناشر برای هر حق کتاب در یک مزایده شرکت نکرد و گفته می شود با پرداخت یک میلیون دلار موفق به خرید کدی چاپ کتاب نشده است. نسخه های غیر قانونی «صد سال تنهایی» به قول ویلیام اندی «تنها کتابی که تمام نوع بشر باید آن را بخوانند» چندین بار به قول، در چین منتشر می شد.



شنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰ • ۲۵ جمادی الاول ۱۴۳۲ • ۲۹ آوریل ۲۰۱۱ • سال هشتم • شماره پیاپی ۱۲۳۴ • شماره ۳۱۰ دوره جدید • ۱۲ صفحه + ۳۲ صفحه ضمیمه

احمد رضا دالوند

■ پس از جنگ دوم جهانی، نوعی گفت و شنود جهانی در زبان تصویر آغاز شد. از آادی بی‌قید طراحی آمریکایی، سبک جهانی حرف‌فرمانی و مهندس‌ناب گرافیک آمریکایی، پس از جنگ جهانی تأثیرات بی‌چون و چرا هم‌زیستی استاتیکی خود را با گرافیک اروپا و دیگر جریان‌های طراحی جهانی را گرفت. راساندن دیدگاه دوره گفت و شنود جهانی آغاز شده بود. همان گونه که وقایع جنوب شرقی آسیا یا خاور میانه به‌طور مستقیم بر اروپا، آمریکا و ژاپن تأثیر می‌گذاشت. نوآوری‌های مفهومی و ابتکار صری همچون آتشی مذهب گسترش پیدا می‌کرد؛ در فرهنگ جهانی که شامل هنرهای زیبا، هنرهای نمایشی و طراحی بود؛ در مراکز سنتی گذشته بود و در همه کشورها نفوذ پیدا می‌کرد. در دهه ۱۰ میلادی، توسعه پرشتاب صنایع الکترونیک و فناوری کامپیوتری، کمیت و کیفیت طراحی گرافیک جهان را تغییر داد. ارتباطات جهانی تصویر، از طریق شبکه خبری کابلی و ارتباط تلفنی از راه دور، به‌طور مستقیم جامعه بشری را به مفهوم «فرهنگ جهانی» نزدیک کرد. هنرهای پیشرفته‌تر اخیر قرن بیستم، هم محیط فرهنگی و فناوری «فرهنگ‌های مدرن و باستانی، تفکر شرقی و غربی، صنایع دستی و تولیدات ماشینی»؛ پیدا آورده بود؛ تا اینکه «زمان گذشته، اکنون و آینده» در پیوستاری از اطلاعات و فرم‌بصری در هم ادغام شدند. این پیچیدگی اطلاعاتی و تنوع بصری در تکنولوژی کامپیوتر و گرافیک و آمیخت و موجد جدیدی از انفجاری و کثرت طراحی در طراحی گرافیک شد. برای نمونه، طراحان اروپایی خوش‌نویسی شرقی را با فضا سازی و نگرش ماشینی غربی تلفیق کردند. تعلیم «اکادمی «هابوس» آلمان در دهه ۲۰ میلادی در برنامه‌های درسی مدرسه طراحی گنوج کینچاند شد و به‌مرور تا دهه ۵۰ میلادی، طراحی مدرن غربی در این مورد پذیرش قرار گرفت. فرهنگ و رویداد بین‌مذهبیانه‌ها ژاپن و غرب، یک نمونه مهم از گفت و شنود جهانی است که از طریق گرافیک و زبان تصویر به‌وقوع پیوست. از سوی، جنبش کانستراکتیویسم (ساخت‌گرایی) اروپایی و از سوی دیگر تمایل سنتی به حل‌شده‌ی مسائل در ژاپن با هم تلفیق شدند. اما این یک گفت و شنود جهانی نبود؛ و وقتی تعادل غیرمتوازن در ساخت‌گرایی اروپایی، با سازمان‌دهی فضا حول یک محور مرکزی در سنت ژاپن، دست به‌دست هم می‌دهند، در واقع دو نخله اندیشه و تحلیل از دو فرهنگ متفاوت به‌هم‌جاری و هم‌کاری می‌دهد. هر چه می‌رسند که تا آن زمان سابقه نداشت. گفت و شنود، در میان دو فرهنگ رخ داد. گفت و شنود میان اکنون و تاریخ نیز از آغاز شده بود. ملاطفت‌ان مدرن ژاپنی برای سازماندهی آثار ژاپن خود به‌سنت ترکیب‌بندی موجود در طراحی ملی خود مراجعه کردند. آنان از سنت ترکیب‌بندی موسوم به «مون» یا (تاج) که نماد سنتی خانوادگی در ژاپن است و هزار سال قدمت دارد، بهره‌برد کردند. «مون» حاوی طرح‌های ساده شده گل، برگ‌درنگان، جانوران، گیاهان، گستره خانه و... است که جمله‌گی در یک دیواره قرار گرفته‌اند. طراحی ژاپنی با نگاه به سنت و نگاه دیگر به دستاوردهای نوین جهانی، توانستند ژاپن را به مرکز فعالیت‌های خلاقه در طراحی تبدیل کنند. یکی از بزرگ‌ترین طراحان ژاپنی «شی جیوفوکودا» است که در آثار او می‌توان لقیقی از جهان بی‌پایستی مبتنی بر ترکیب‌بندی سنتی «مون» و آثار «موریس اشر» آلمانی، را تا تلفیق ساد و نو، توانایی را دید. در حال‌شده ژاپن، را یافت.

■ اگر به متون تاریخی خود نگاه کنیم، می بینیم که سابقه این دریا حداقل به پنج هزار سال پیش می رسیده است و این ادعا وجود بندر مهم و تاریخی سیراف در دریا آلماتی می کند. بندر سیراف بزرگ ترین بندر منطقه در زمان های گذشته و مرکز بوده است. دریاوردی و مرور و پهلوگیری کشتی های بزرگ در زمان قدیم، ایرانی بودن این بندر و وجود آن در دریای فارس خود بزرگ ترین دلیل برای این است که ما دریای فارس را متعلق به ایران بدانیم نه هیچ قوم یا کشور دیگر. از سوی دیگر این روزها بسیاری این بحث مطرح می شود که اساسا چه چیزی است که یک دریاچه را به بندر حال آن و ایرانی نامند یا عربی، من در پاسخ به این سوال که سخنانی این چنینی را مطرح می کنند، می گویم که برای آناتی که هیچ رشته و هویتی ندارند، شاید این موضوع مهم نباشد اما ملتی خود را بشمار و با هویت بداند، شماروی اسامی اماکنی که متعلق به خود بوده است، احساس خودبوده را از تغییر اسامی در را حتی نخواهد گذشت. سخن من این است که ایران بر این دریا مالکیت «فرهنگی» دارد نه جز آن چسرا که آب آن متعلق به همه دریا های جهان است و ایران تنها مالک فرهنگی آن است. از همین رو به نظر من ما باید بر فراغ خلیج پارس یا فارس درست از جهت همین «فرهنگی» تاکید کنیم و به هیچ روی حق خود نگذیریم.


 فرهنگي، اجتماعي، ورزشي صبح ايران
 مدير مسؤول: مهدي رحمانيان
 ۹. ساختمان شرق، طبقه همکف
 ۸۸۸۸۰۰۷۱۹ - تلفن اگهی: ۸۸۶۵۸۵۷۵
 ۵ - ۶۶۱۸۲۱۳ - تلفن:
 ۴۴۵۴۵۰۷۰ - تلفن: بخش زیرین شماره ۴
www.sharghnews.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۲۰:۰۹ اذان صبح فردا ۴:۴۰ طلوع آفتاب ۶:۱۳

غلامرضا امامی*



نسیم بهاری خوشی می‌وزید... با هم به این دست‌آرز
 یده بودیم، نزدیک ساعت چهار عصر، خانم و ویکتوریا رنگ
 اذده بود، در سبزه چمنی باز بود... آن سه عزیز در خانه بودند.
 یاسمی خانم، همسرش جناب فرحزاد آقایی عالی
 بهی که کت صیای در دست داشت و نشسته بود، سمین در
 کناری دراز کشیده بود، با هم به داخل اتاق رفتیم، به گار
 شهرش را باز کرد، به یاری سوسن پرستارش از جابجاست
 آرام به میل کشیده اذان را می‌دهد که امروز از هروز است
 می‌کشست، خانم و ویکتوریا گفت‌الهی خدا صلا بهی و کف
 و با هم خوادیم تولدت مبارک، به پنهانی صورت سمین
 بخند.

چشمانش برق زد. گفتم
تر شیراز، مادر ایران
و سبزه تولدت مبارک به
سخنای گفت و به آوی
شبی ترانه دختر شیرازی
گلدان حسن
خوفاوند. گفتم
مهر را که دید گفت خیلی
ظظرت بودم. با همه عشق
گلدان نگر نیست. سرو سبز

گهای ارغوانی کنار هم بودند. دهباشی یاش را برگ
سته بود. نگران شد و گفت چرا عصابه به دست گرفته ای
می و بکتوری با گفت که فلاپی برایتان را یادداشتی
گفته. گفت بخون و خواندم. به میانه نوشته که رسیدم
و اشک در دیدگاهش حلقه زده، صدام برگزید. گفت
از باز سنجایی از سر مهر گفت. به شتاب نوشته ام
اندم. گفت از من. آرام شد. آرام شد. مندم. وقتی که آخرین
را به یاشان بردم و گفتم تو یمان. همه ساکت شدند.
تغای سیمین به هم خورد و کف زد. همه کف زدیم. بنی
بودیم... سر دهباشی نوشتند و عکاس نگار سعیدی
گفته می گریستند. حالا خانم و بکتوری یک

زیبای کتابی شکل تولدش را آورد؛ با شکلات های کبک
این جمله نقش بسته بود. سیمین جان تولد مبارک باز
گفت: «دیدی...» که های کبک میان مان پیش شد. پفر نفع
نشد. نگار در حرکت کرد بود. جناب مسعود جعفری هم سه سید.
با کادان گل زیبای. حالش فرخ شده بود. نگار هدیه های
را گرفت. نامه های سیمین و جلال را خواست. خودکار
کسبزی به دست گرفت و به یادگار برای نگار با انگشتان
کشیدش یادداشتی نگاشت. سیمین سر حال بود.
«حکایت های گفت. گفتیم سیمین خانم جلال هم به تو تبریک
می گوید. گفت جلال خالی است. چمن چون که
گل رفت و گلستان خود خراب... سوی گل را که جویم
با از گلایب. با عشق به آخرین عکس جلال که روبه رویش
بود نگاه کرد. همان عکس با دست بسته. دهانی زودتر
رفت و خدا حافظی کرد. ما ماندیم. با سیمین هم سر شیری،
سرخ را گفت. سکرت می کرد.

وقتی که حرف‌هایش پایان یافت به او گفتم ما هم برویم. گفت بنشین و جای با شیرینی بخور. گفتم که زیاد اهل شیرینی نیستم، گفت می‌دانم تو هم تری را بیشتر دوست داری مخصوصاً تری اینه را. گفتم یادم می‌آید که در سفر آخر جلال و پور کریم

که در خوشمهر میهمان مان بودند، جلال برای تان ترشی
 انبه و کلاه بختیارِ سوغاتی خرید به خنده گفت: ترشی
 تمام شد اما کلاه بختیارِ ه هنوز دارم... اجازه خواستیم
 که بپرویم، بلند شدیم، سیمین تانم در افاق با چشمان پر
 مهرش دیدم رفیقان کرد، دستم داد، دستم داد، سیمین خانم
 عزیز هزاران نفر در شادی شریکند. هزاران دل از ته دل به
 شما می گویند تولدت مبارک هزاران نفر دوست تان دارند.
 چند تاناز نوشته های کوتاه دوستانم در صفحه فیس بوکم را
 برایش باز گفتم، چشمانش برق زد به سباسب، مارقیت... او
 ماند... سیمین ماند... سیمین می ماند، به روز و روزگار...
 *سیمین سیمین

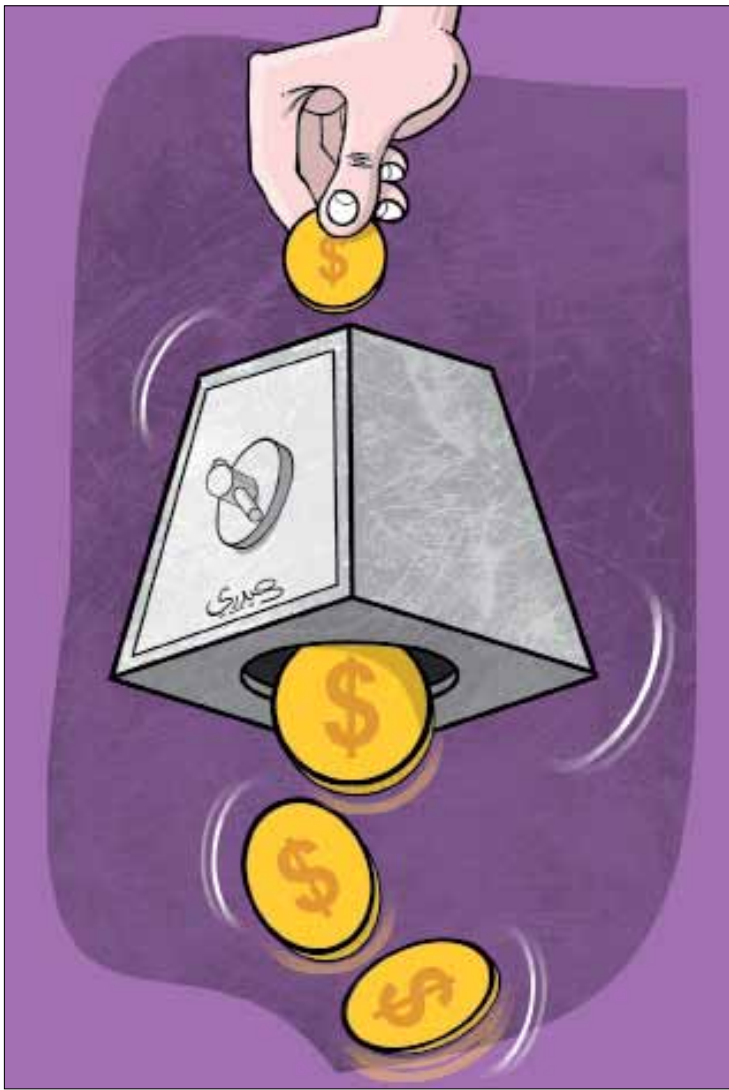
محسن عمادی*

باعث می‌شود کلمات هم‌چون دسته‌ای از زنبورهای خسفگین و وزوز کنند. وقتی از شعر خویش می‌نویسد، به حضور هم‌زمان یک انفجار و چرخشی گنگانی در خویش اشاره می‌کند. انفجار و چرخشی که از آلمان مس می‌کند و می‌گریزد، شاعر به تنهایی از آنجای گذر که از میان استرالیان کان در می‌شود. پس از کودتای خونریز آمریکایی در شیلی به رهبری پینوشه، شاعر ناچار به ترک وطن می‌شود. یک تبعیدی بدون گذرنامه. هم‌زمان دولت پینوشه او را از تمام سمت‌های دیپلماتیک برکنار می‌کند و اجازه تدریس در هیچ دانشگاهی را به او نمی‌دهند تا اینکه سرانجام در دانشگاه وستروخ در آلمان شرقی مشغول به کار می‌شود. ماه‌ها بعد اجازه تدریس ندارد، می‌نویسد: «فقط آلمان شرقی من و همسر مرا از آنجا اقامت داد. آن‌ها هم نمی‌خواستند تدریس کنم، چون به من اعتماد نمی‌کردند، آخر هیچ سابقه درخشانی در رانایسمس واقع‌گراندانشتم» تغییر موقعیت سیاسی در شیلی و نیز کمک بورس گوگنهایم او را به شهر شیلی در ۴۰۰ کیلومتری جنوب شیلی بر می‌گرداند. اگرچه پس از تغییرات سیاسی هنوز اجازه تدریس در هیچ دانشگاهی را ندادند. در نتیجه به آمریکا می‌رود و در دانشگاه کلمبیا و دانشگاه شیکاگو تدریس می‌کند. جایزه ملی ادبیات شیلی، جایزه هرانتس، جایزه اکتاویو باز و جوایز خوزه هرانداز از شمار جوایزی هستند که نام این شاعر آواره، پر کار و سخت‌کوش را آواز داده‌اند. روخاس در ماه بهمن سال گذشته در اثر سکته‌های بتری شد که بهبودیافت و دو روز پس از گذشت شاعر از نظرهای باقی‌مانده او را در شین‌پن دفن کردند. ترجمه فارسی یکی از شعرهای او را به نام می‌خوانیم: *بامش جودان و بادش گرمی باد.*

خدايا، / به چه عشق می ورزیم وقتی عاشق می شویم؟ /
نور موحش زندگی / یا به نور مرگ؟ / دنبال چه می گردیم؟ /
نور می یابیم؟ / عشق کیست؟ زنی است با زلف آری /
گل های سرخ / و تشمشان آه های / یا یابن خوشبخت سرخ /
خون ملاططم / وقتی غرقه می شوم در اعماش تا آخرین
ریشه ها؟ / شاید ملعیای بیش نباشد همه چیز خدايا / و نه
هیست و نه مردی / تنها تنها تنهاس:ت از آن تو / پر اکند
در سستار گل خدایا / در ذرات گریزان ادبیتی مشهوده /
در آن جان می دهم خدايا / در آن نبرده / در آن رفتن
به میان شان / در خیابان ها / از توان عشق ورزیدن به سیصد
زنده / در یک زمان / چرا که همیشه محکوم به فناء در یک
همین است / همین و تنها همین / که عظیمه تو بود / در آن
همین کن.

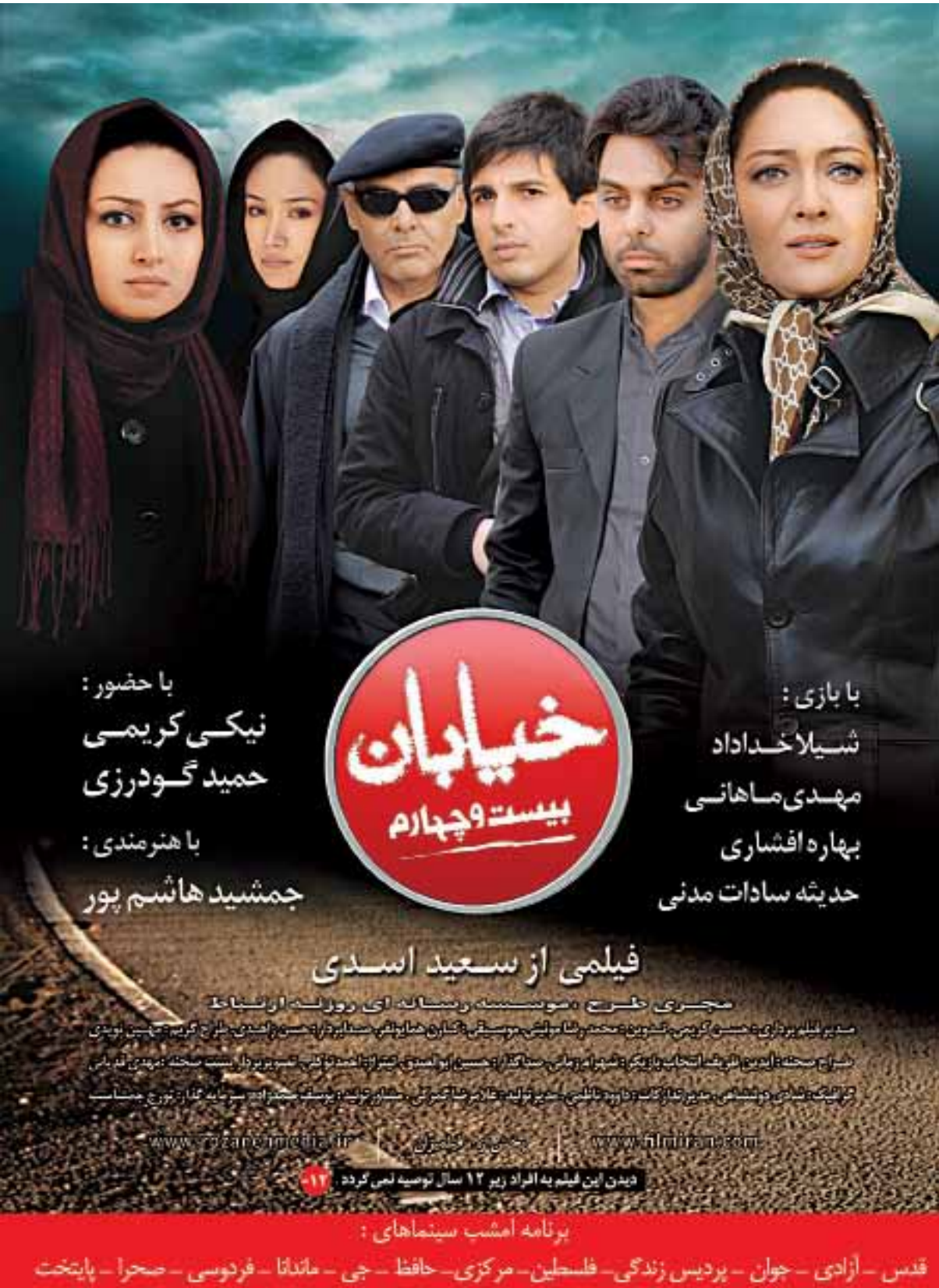
گوئزال وروخاس، شاعر بزرگ شیلی، پس از ۷۰ ساله یی و بقیه یی خستگی، چهار روز پیش در گذشت. دولت ای دوروز عزای عمومی اعلام کرد. در اسپانیا نیز شاعران اسپانیاسمداران یادش را گرمی دادند. روزهای شازران، نمک یک معدنی بود که در سال ۱۹۱۷ در شهر بندری رود، به دنیا آمد. وقتی سیرجیه بود، در شهر کودکی هایش اهد توفانی بود، حیرت زده بر آن شایاش غران تندر، ای بارش را می شنود که وازه آذرش را فریاد می کنند. رخس، را لپماگو، وازه ر-لا-پا دو جوان جهان گوئزالی وروخاس، بر پاهایت ر-ت و عظیم تر از غول غم می کند. وروخاس نوسید که از آن روز در دل آن سده، در مهمه می گذشت. در زندگی می کند. در جوانی و براسرا مجله آنتراکتیک و استاد دانشگاهی در والپارایو. در سال های آغازین ک جهانی دوم، در فاصله ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۱ از اعضای ک ه، سور-رالیستی ماندراگورا بود که بعدها این عضویت را در گروه به بدی یاد می کند. وروخاس می نویسد: «این ها در شیلی جوانک های بسیاری پیدا می شوند که خاصه وجودشان تبلی و کاهی است. بدون مطالعه، بیا به اصطلاحات می غلغند و نمی داندن چطور با کلمه یی شاعر باید انقدر کار کند که گوشش را ر تربیت کند. نیند شافش را، چشم، گوش می شود و چشم، ادر نوسانی شافش می جنبند. شاعر نه فقط با حس، نه گمانه که با حواس بیست رنه که حواس چهل گانه شاعری می کند.» شاعر به یاد می آورد که روزی ک دانشجوی سور-رالیست بود. به اتاق روستنه هویدوبورو می رود و ا س و متیق لائین شکایت می کند. «آخر چرا دم یاد اووبویدو اند؟» می پردر فین می گوید: «تنه دانی اند؟» نروزی شاعرانه به تخیل علوم بیوشیمی است؟ می گوید: «بیهوشی، به تاجوم باری تمام آن فنون پوسیده بلاغت، گم و گور شوند.» هاس جوان صنای می شود و می گوید: «خوب، شما که ها هم از روستنه هویدوبورو هستید، اما تصور نمی کنیم که مرانی روزه را بخواند شاید با هیچ متن مشابهی سیکر را حالا فقط جرات می کند چنین ادعای می کند، به یاد؟» هویدوبورو فقط نگاهی به شاعر جوان می کند، به م های جادویی وروخاس به یاد می آورد که شاعر پیر بر می ایستادش بلند می شود، در اتاق قدم می زند و برایش اووبویدو خواند. حفظ. وروخاس می صید که آن روز از خرمی، شین خجالت کشیدم و موضوع صحبت را عوض کرد.

هادی حیدری



حلقه دایانادر انگشت کیت

■ **شرق:** ساعت ۱۱ صبح دیروز به وقت لندن برابر با یک‌ونیم‌بعد از ظهر به وقت تهران شاهزاده ویلیام، پسر ارشد شاهزاده چارلز و لیدی دایانا قفیل، با کترین میدلتون، دختر مایکل و کارول میدلتون، در کلیسای «وست مینستر» لندن ازدواج کرد. عروس با توپمیل به کلیسای «وست مینستر» آمد. در این حالی بود که در مراسم عروسی لیدی دایانا که ۲۰ سال پیش برگزار شد، عروس با یکی از کالسکه‌های سلطنتی به این کلیسا وارد شد. ویلیام همان انگشتی را به عنوان حلقه ازدواج به کیت داد که ۳۰ سال پیش مادرش در همین کلیسا به انگشت کرده بود. کلیسای «وست مینستر» حدود ۱۰۰ سال قدمت دارد و ظرفیت آن حدود دو هزار و ۲۰۰ نفر است. پادشاهان انگلیس از قرن یازدهم میلادی در این کلیسا ازدواج کرده‌اند. الیزابت دوم، ملکه فعلی بریتانیا نیز در سال ۱۹۴۷ در همین کلیسا ازدواج کرد. دو گروه دیگر، یک‌ار کستر و یک‌گروه نوازندگان موسیقی این مراسم را بااختیار داشتند. از کستر لندن که دهمی‌ترین ارکستر این شهر است، ۳۹ عضو خود بخشی از موسیقی این مراسم را از بالکن زیرشیرانی کلیسا اجرا کرد. ششپور نوازان از اعضای دسته موزیک گارد سلطنتی و سواران نظام سلطنتی بودند. حدود هزار و ۱۰۰ نفر برای شرکت در این مراسم دعوت شده بودند. بیشتر آنها دوستان نزدیک و اعضای خانواده‌های عروس و داماد بودند اما بخش دیگری از میهمانان از اعضای خانواده‌های سلطنتی کشورهای دیگر، به‌رمان دولت‌های جهان و مقامات کشوری و لشکری بریتانیا تشکیل می‌دادند. از معروف‌ترین میهمانان حاضر در این عروسی می‌توان به دیوید بکهام و همسرش، ویکتوریا، التون جان، خواننده معروف انگلیسی، داماد و برادرش او را «توم الون» خطاب می‌کنند، گای ریچی، کارگردان و شوهر سابق مدونا، و رومن اتکینسون اشاره کرد که بیشتر ایرانی‌ها او را به نام «مستر بین» می‌شناسند. پس از پایان مراسم عروسی در کلیسای «وست مینستر»، عروس و داماد سوار بر کالسکه همراه با یک کاروان پنج کالسکه‌ای که اعضای خانواده آنها را حمل می‌کرد، در شکل یک‌کامی زره سلطنتی به کاخ «پالکینگهام» رفتند.



شد، *شاعر و مترجم